

در غرب چه خبر؟

ایرج هاشمی زاده

www.ketab.ir

چانه کتاب

سرشناسه: هاشمی زاده، ایرج

عنوان: نام پدیدآور: در غرب چه خبر؟/ ایرج هاشمی زاده.

مشخصات نشر: تهران: مؤسسه فرهنگی - هنری جهان کتب، ۱۳۹۲.

مشخصات ظاهری: ۳۰۸ ص: مصور، جدول.

فروست: جستارها: ۴.

شابک: 978-600-6732-14-5

وضعیت فهرست نویسی: فیا

موضوع: تمدن غرب -- مقاله ها و خطابه ها

رده بندی کنگره: ۱۳۹۲ ۱۷۵۴-۲۴۵ CB

رده بندی دیویی: ۹۰۹/۰۹۸۲۱

شماره کتاب شناسی ملی: ۳۱۶۵۲۷۴

انتشارات مؤسسة فرهنگی - هنری

جهان‌کتاب

در غرب چه خبر؟

ایرج هاشمی‌زاده

چاپ اول: اسفند ۱۳۹۲

چاپ و صحافی: جهان کتاب

تعداد: ۵۵۰ نسخه

همه حقوق محفوظ است.

تهران، صندوق پستی ۷۷۶۵-۱۵۸۷۵

تلفن: ۷۷۶۴۲۵۱۹-۲۰

email: info@jahaneketab.ir

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۷۳۲-۱۵-۲

۱۵۰۰۰ تومان

فهرست

یادداشت / ۷

جامعه و فرهنگ

فهره‌خانه‌های قدیمی وین / ۱۱؛ صدای پای فیه‌چی / ۱۴؛ قصه طغیان جوانان / ۲۳؛ پراگ طلایی / ۲۷؛ عمه دارد خانه را گرم می‌کند / ۲۷؛ من هم گویکی می‌توانم / ۲۹.

دانش

مردی در یخ / ۳۱؛ اطلاعات بیشتر دربارهٔ «مردی در یخ» / ۳۳؛ باز هم مردی در یخ / ۳۴؛ منطق غیردقیق / ۳۶؛ تار عنکبوت / ۳۹؛ تولید بشر / ۴۰؛ پدیدهٔ زباله و جداسازی و بازیافت آن در مبدأ / ۴۱؛ زباله پس از جمع‌آوری / ۴۴.

هنر

سال‌های گمشده در «سرزمین ما ایران» / ۴۹؛ صندلی‌های میثانیل تروت / ۵۱؛ پوستر و پلاکات / ۵۲؛ ارکستر فیلارمونیک «وین» / ۵۴؛ کاریکاتور یا کارتون / ۵۵؛ دم و کراسی / ۵۷؛ طراحانی بلندآوازه با چهره‌های متفاوت هنری / ۵۸؛ چمدان‌های بابابزرگ من / ۶۱؛ دارپوش رادیو / ۶۴؛ کنگرهٔ جراحان قلب و کاریکاتور ایران / ۶۶؛ میروسلاو بارتاک / ۷۰؛ موزهٔ کاریکاتور در اتریش / ۷۲؛ سیاوش کسرایی؛ شاعر نه، نقاش! / ۷۲؛ پاسدار حریم و حرمت هنر باقیم / ۷۴.

معماری

همه شعر می‌گویند و موزه‌های ما خاک می‌خورند / ۷۷؛ قوام‌السلطنه، موزهٔ آبگینه و هانس هولاین / ۷۸؛ دلم برای باغچه می‌سوزد! / ۸۶؛ نمایشگاه معمار ایرانی مقیم آمریکا در اتریش / ۸۷؛ بانوی ایرانی بر کرسی استادی / ۸۹.

ادبیات، کتاب و کتابگزاری

در جست وجوی آفتاب / ۹۱؛ ادبیات و جنگ / ۹۵؛ من چه کاری بیش از این می توانستم بکنم؟ / ۹۸؛ باغی در صدا / ۱۰۱؛ کتاب و کتابخانه / ۱۰۳؛ ملانصرالدین در فرنگ / ۱۰۵؛ هیتلر و استالین / ۱۰۶؛ پای سخن آنجی شچیپورسکی / ۱۰۸؛ الکساندر تیشما / ۱۱۰؛ درد انگشت بانوی بی سواد / ۱۱۱؛ دماروند من / ۱۱۴؛ دنیای گیاهان ایران / ۱۱۷؛ چاپ و نشر آکادمی / ۱۱۹؛ یزد من / ۱۲۴؛ بناهای عامیانه ایران / ۱۲۷؛ غذای ایرانی / ۱۰۲۸.

مطبوعات

روزنامه، سبزی تازه: روز / ۱۳۱؛ حمایت دولت اتریش از مطبوعات / ۱۳۳؛ رابطه زغال با مطبوعات / ۳۳؛ اشیگل / ۱۳۴؛ مطبوعات و نبض زمان / ۱۴۰؛ روزنامه نه روزی نامه / ۱۴۳؛ برج ایفل یا لوموند؟ سؤال این است / ۱۴۶؛ استاندارد / ۵۱.

تاریخ

همسایه در تنگدستی / ۱۵۵؛ مردی که تنفر را از نلسون ماندلا گرفت / ۱۵۷؛ پست ممالک محروسه ایران / ۱۶۳؛ ایران سالهای ۱۸۷۰ تا ۱۹۳۰ میلادی / ۱۶۴؛ خیاط ناصرالدین شاه در وین / ۱۶۶؛ یاکوب ادوارد پولاک / ۱۶۷.

یادها

یکی بود، یکی نبود / ۱۹۹؛ کارل وایموند پوپر / ۲۰۰؛ در رشای ویلی برانت / ۲۰۳؛ اسماعیل کاداره / ۲۰۵؛ دو خانه تاریخی در وین / ۲۰۶؛ توماس برنهارد / ۲۱۰؛ مرگ یک دگراندیش / ۲۱۱؛ نگاهی به میراث ملتیر در کتابخانه دانشگاه گراس / ۲۲۲؛ طنزاندیشی از کوی حافظ / ۲۵۵؛ به یاد هلموت اسلاوی / ۲۲۸؛ خاطره ای از فروید / ۲۳۰.

از هر دری

قلیان من در پایان قرن بیستم / ۲۳۷؛ خیاط صلح و آرامش / ۲۳۹؛ غول صنعت و تنهایی / ۲۴۱؛ بازی / ۲۴۳؛ باز هم بازی؟ / ۲۴۶؛ فلسفه مرگ / ۲۴۸؛ خانه نوبل آفرین / ۲۴۸؛ قهوه خانه و فلسفه / ۲۵۰؛ آمار ایرانیان مقیم اتریش / ۲۵۲؛ صندلی گهستانی / ۲۶۱؛ قصر کودکان و دیوار زندان ها / ۲۶۶.

یادداشت

تابستان ۱۹۹۰ میلادی کتاب صدای پای آب، شعر بلند و زیبای سهراب سپهری را منتشر کردم؛ با کمک رفیق گرمابه و گلستانم، منوچهر امین‌شاهی، دوست قدیمی و همشهری زنده‌یاد مهدی اخوان ثالث. رضایت اخوان را برای نوشتن مقدمه‌ای بر کتاب به دست لا آوردم. مقدمه اخوان بر خلافت سنت مرسوم که تعریف و تمجید از کتاب است، سپهری را بر صندلی محکمه نشاند. نظر مهدی اخوان ثالث، بزرگ‌شاعر ایران، بود و من تصمیم گرفتم سنت مرسوم را بشکم و به نظر صاحب‌نظری چون اخوان ثالث احترام بگذارم. عکس‌العمل‌ها به مقدمه اخوان متفاوت بود؛ بسیاری را حتی خشمگین کرد، از جمله شادروان کریم امامی عزیز و نازنین.

صدای پای آب با خط نستعلیق و با ترجمه آلمانی از دکتر عبدالرضا مجدری، فرانسه از داریوش شایگان و انگلیسی از شادروان کریم امامی همراه بود. داستان جالبی از ترجمه متن انگلیسی و فرانسوی دارم. تلفن داریوش شایگان را دوستی در پاریس به من داد. زنگ زد و نصدم را با او در میان گذاشتم و اجازه چاپ ترجمه فرانسه او را خواستار شدم. پاسخ مثبت بود؛ تشکر کردم و شماره تلفن کریم امامی را در تهران از جناب شایگان گرفتم. به منزل زنده‌یاد امامی در تهران زنگ زد. کریم امامی پای تلفن آمد؛ توضیح دادم و اجازه چاپ ترجمه انگلیسی او را خواستار شدم. پرسش او را فراموش نمی‌کنم!

گفت: «شما از اتریش زنگ می‌زنید و اجازه چاپ ترجمه مرا می‌خواهید؟»

گفتم: «بله.»

خندید و گفت: «توی این مملکت هر کس هر چه را که دل تنگش می‌خواهد بی‌اجازه چاپ می‌کند و حالا شما از من اجازه می‌خواهید؟»

دوباره خندید و گفت: «چاپ کنید و نسخه‌ای هم برای من بفرستید.» روانش شاد باد! نازنین مردی بود.

کتاب را برای کریم امامی فرستادم؛ خشمش را از مقدمهٔ «اخوان در نامه‌ای به من چنین بیان کرد:

«از سید برگشتم و دو نسخهٔ التفانی جناب‌عالی از چاپ چهارزبانهٔ صدای پای آب رسیده بود. متشکرم. آن را ورق زدم و مرور کردم و مقدمهٔ شادروان اخوان ثالث را خواندم. یک بار، دو بار... باز هم باید آن را بخوانم. در واقع اگر این مقدمه در کتاب نبود، حالا حتماً نامه را طور دیگری می‌نوشتیم و از زحمات شما تشکر می‌کردم. ولی این مطلب سراسر بغض‌آلود و ازهم گسسته، در بسیاری جاها نامفهوم ... مرا ناراحت کرد، در حدی که به خودم گفتم حتماً باید چند سطر به شما بنویسم و اعتراض کنم.

دوست ارجمند! من به اخوان و هر شخص دیگری حق می‌دهم هر چه می‌خواهد دربارهٔ سپهری یا هر موضوع دیگری بنویسد یا بگوید؛ ولی آیا شایسته است که شما که به قصد تجلیل از سپهری به فکر انتشار این کتاب افتاده‌اید چنین مطلبی را در صدر کتاب چاپ کنید؟ مقدمهٔ یک کتاب معمولاً برای آشنا ساختن خواننده با ارزش مطالب کتاب است و نه برای نفی ارزش‌های آن. در این حال خوانندهٔ نوعی می‌تواند از خودش بپرسد اگر سپهری این قدر بد است که اخوان می‌گوید پس چه لزومی داشت که چند صد یا ده شیلینگ یا مارک یا فرانک یا لیره برای خرید چنین کتابی پول بپردازد؟

من مترجم از درج چنین مقدمه‌ای در کتاب ناراض هستم، خانوادهٔ سپهری هم یقیناً ناراضی هستند و روح سپهری هم حتماً با همهٔ انبساط و ادبش ناراضی است. بنابراین عرض می‌کنم که اگر این کتاب روزی قرار شد تجدید چاپ بشود، بنده از حضور در کتاب با مقدمهٔ اخوان ثالث معذور خواهم بود. فراموش نفرمایید... بااحترام، کریم امامی.

تجربش، ۱۵ دی ماه ۱۳۶۱»

✽

این توضیحات را دادم تا چگونگی آغاز کارم با مجلهٔ کلک و بعد بخارا و کوتاه‌مدتی با فصلنامهٔ نگاه نو و دوباره بخارا با سلسله گزارش‌های «در غرب چه خبر؟» را توضیح دهم. وقتی یک جلد از کتاب صدای پای آب را برای علی دهباشی - که نمی‌شناختمش - با انگیزهٔ معرفی در ستون کتاب‌های تازه در کلک فرستادم، فکر می‌کردم با معرفی کتاب در مجله، مسئله برای من پایان یافته است. ولی چنین نشد! کتاب در کلک معرفی شد و علی دهباشی در نامه‌ای از دریافت کتاب تشکر کرد و مرا به همکاری با مجله‌اش دعوت کرد. و بدین ترتیب ستون «در غرب چه خبر؟» وارد خانهٔ مطبوعات شد.

در آغاز کار تصور نمی‌کردم این طفل کوچک در خانه مطبوعات رشد کند و به سن ۱۸ سالگی برسد! ۵۰ شماره با ۲۰۰ گزارش از آبان‌ماه ۱۳۷۰ تا ۱۳۸۸ و البته با دو سکه، در بخارا و نگاه نو که ناشی از سوء تفاهم و اختلاف سلیقه بین من و دو سردبیر، علی دهباشی و علی میرزایی بود که عطای گزارش را برای مدتی به لقایش بخشیدم! انگیزه چاپ گزیده‌ای از این گزارش‌ها مدیون استقبال چند تن از اهل قلم و پیشکوتان ادبیات ایران است؛ تشویق و استقبالی که انتظارش را نداشتم:

پرویز دوانی منقد سینما و نویسندهٔ چیره‌دست در بخارای شمارهٔ ۸ (مهر و آبان ۱۳۷۸) نوشت: «... با این نامه چند تا از طرح‌های کاریکاتوریست مشهور چک، میروسلاو بارتاک را برایتان می‌فرستم که از او به لطف آقای ایرج هاشمی‌زاده (که ضمناً برخی از زنده‌ترین، جذاب‌ترین و معاصرترین نوشته‌های مجلهٔ شما کار ایشان است، با درود به ایشان) چندی قبل چند کار چاپ کرده بودید...»

زنده‌یاد پرویز شاپور در نامه‌ای به تاریخ ۱۴ شهریور ۱۳۷۱ به من نوشت: «... در خاتمه "در غرب چه خبر؟" جناب عالی را در مجلهٔ کلک با لذت تمام مطالعه کردم و به عقیدهٔ من "قلیان من در پایان قرن بیستم" شاهکار بود. ارادتمند جناب عالی، شاپورخان»

استاد و سرورم، احسان یارشاطر در نامه‌ای به تاریخ نهم فوریهٔ ۲۰۰۹ به من نوشت: «مدتی است که من با وجود مشغلهٔ بسیار سنگین که دارم مقالات شما را استثنائاً در کاوه و بخارا به مناسبت گیرایی مطلب و اطلاعات مفیدی که در آن‌ها درج است می‌خوانم. آخرین مقاله‌ای که از شما خواندم دربارهٔ پولاک و روابط فرهنگی ایران و اتریش بود که در بخارا چاپ شده بود. باید به شما برای مقالاتی چنین پر مطلب و دلنشین و قلمی چنین شیرین و شیوا تبریک بگویم. نمی‌دانم برای کار معاصر به چه کاری مشغول هستید. از دانستن احوالتان خوشحال خواهم شد. با تجدید ارادت، دوستدار احسان یارشاطر»

نامهٔ احسان یارشاطر برآستی گنجیم کرد؛ یارشاطر و من؟ فیل و شکار؛ نامه را خواندم و پس از ۱۸ سال گزارش‌نویسی، تازه دوزاری‌ام افتاد که این ستایش و تحسین‌ها، آن هم از چنین سرورانی، زیباترین پاداشی است برای قلمزنی چون من.

ستایش این عزیزان مرا به یاد گفت‌وگویی انداخت که ۱۰ سال پیش در پراگ با پرویز دوانی داشتم. دوانی توصیه می‌کرد گزارش‌های «در غرب چه خبر» را در کتابی منتشر کنم. سال‌ها با این پیشنهاد در درونم می‌جنگیدم. بی‌ذره‌ای شکسته‌نفسی، انسانی آزاده و گوشه‌نشین و بر این باور نیستم که مرغ من تخم طلایی به بازار ارائه می‌دهد! هنوز هم بر این باورم. اما نامهٔ استاد یارشاطر که رسید با دل خود گفتم: راستی ایرج، شاید «ایرج‌آباد» هم دهی است و تو بی‌خبر بودی؟!۴

پس این من و این قضاوت شما خواننده که صالح‌ترین داور زمان‌اید!
از سروران ارجمند، علی دهیاشی و علی میرزایی که سال‌ها صفحات نشریات وزین
خود را در اختیار من گذاردند و نق‌زدن‌های مرا (!) تحمل کردند، صمیمانه تشکر می‌کنم!

ایرج هاشمی‌زاده

گراتس / اتریش

www.ketab.ir